

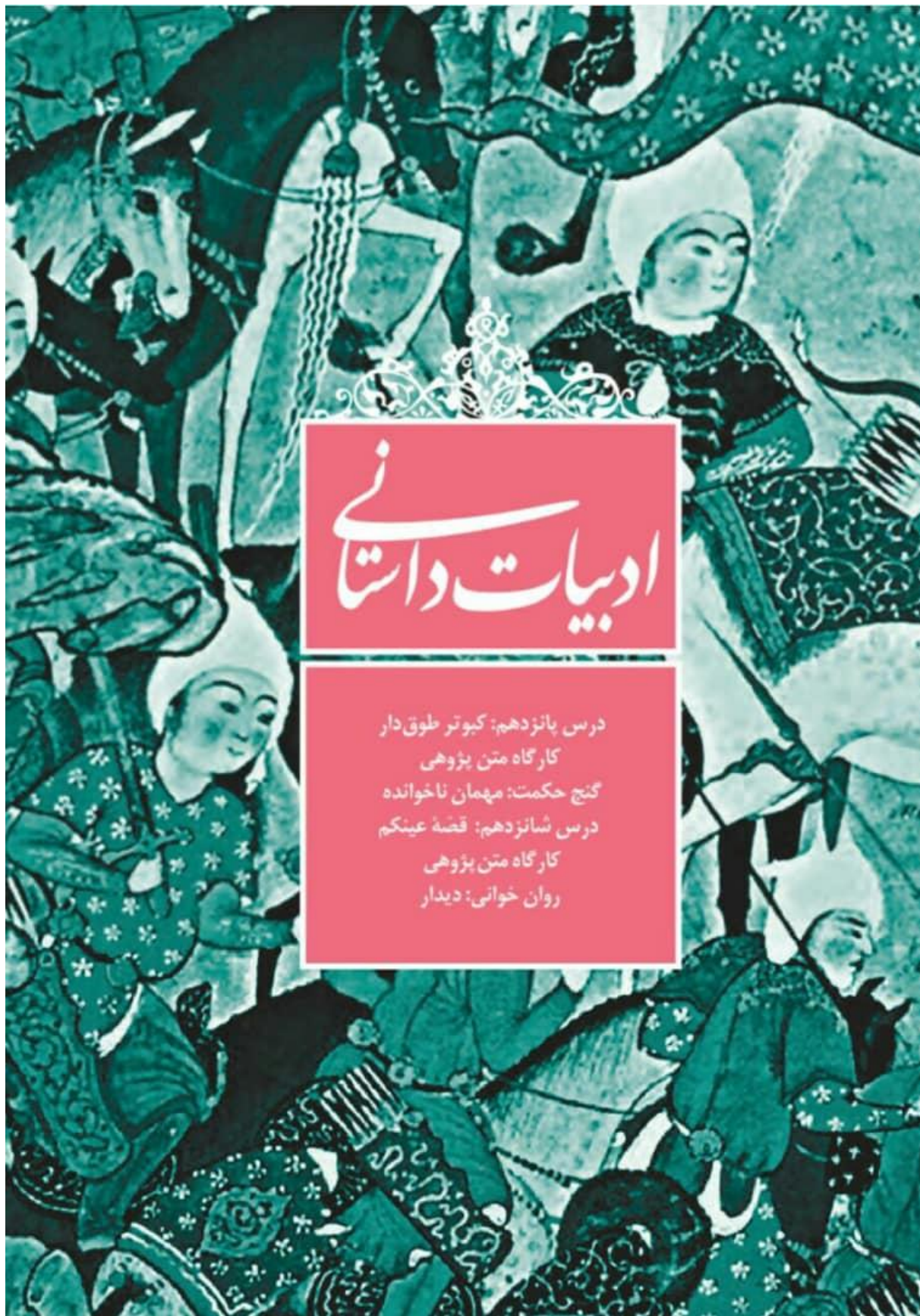
# بنام خداوند جان و خرد

فصل هفتم : ادبیات داستانی

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار

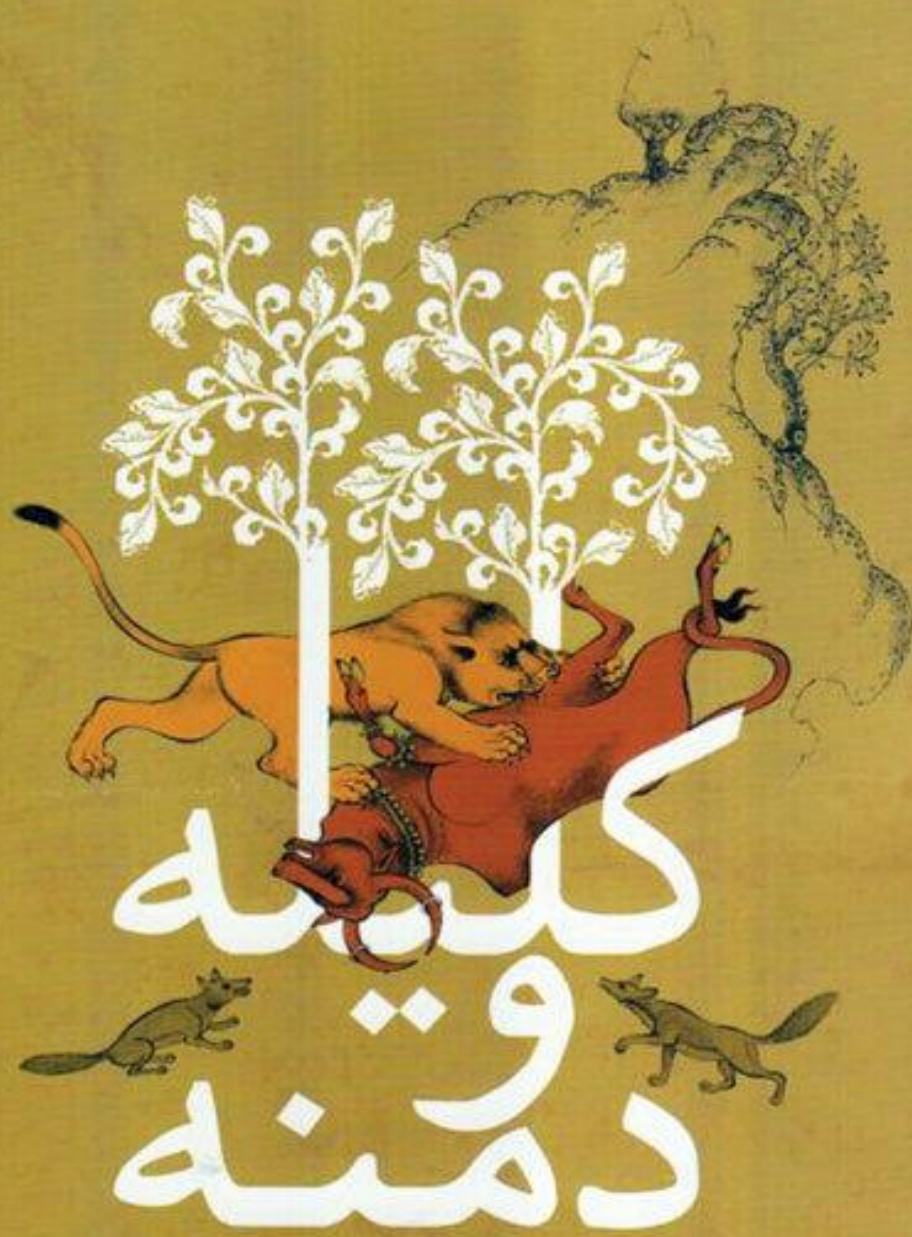
دبیر : سیما بیگ نژاد

دبیرستان : نمونه دولتی بوستان امامت



# ادبیات داستانی

درس پانزدهم: کیوتر طوق دار  
کارگاه متن پژوهی  
گنج حکمت: مهمان ناخوانده  
درس شانزدهم: قصه عینکم  
کارگاه متن پژوهی  
روان خوانی: دیدار



به نشر ساده و روان

ابوالمعالی نصرالله منشی

به کوشش راحیل عابدینی

## ادبیات داستانی:

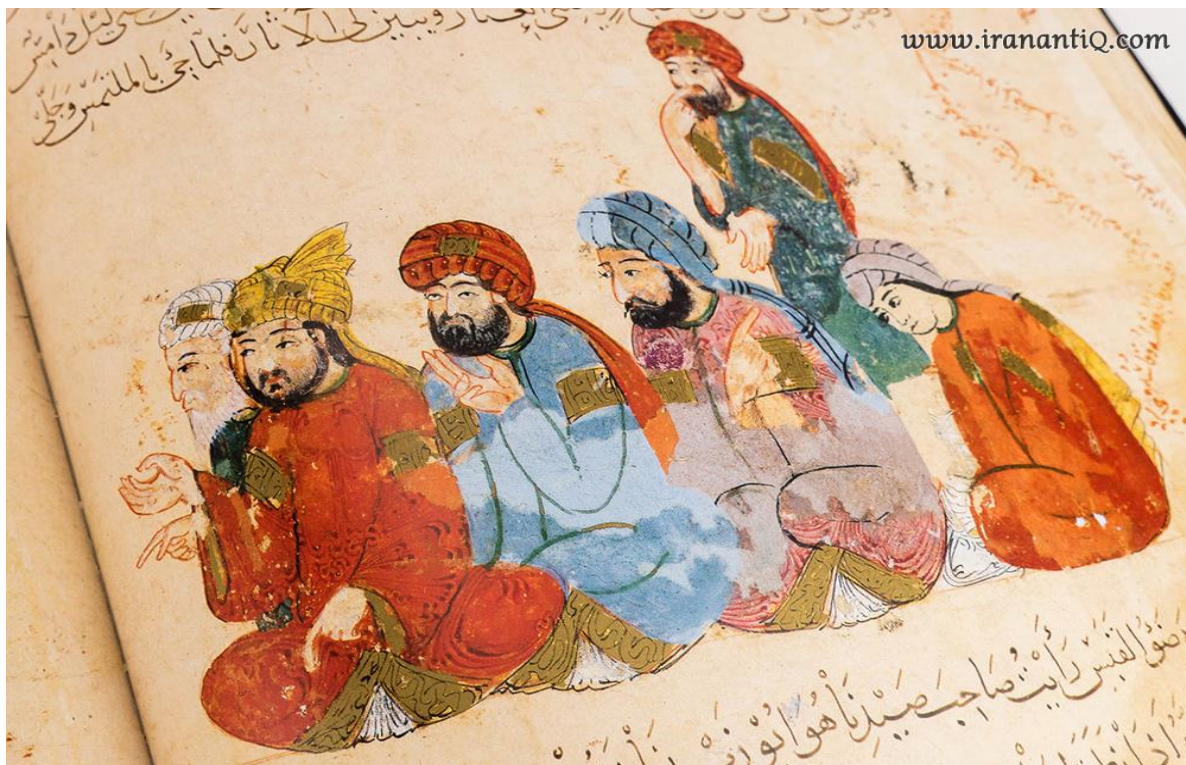
منظور از ادبیات داستانی آثاری است که ماهیت **داستانی** و **تخیلی** دارند. قصه ها، داستان های کوتاه، رمان و انواع وابسته به آنها را «ادبیات داستانی» می گویند.

بعضی قصه ها در توضیح و شرح مفاهیم عرفانی و فلسفی و به وجه تمثیلی یا نمادین به کار می روند چون «منطق الطیر عطار» یا جنبه تاریخی و اخلاقی دارند چون «گلستان سعدی» یا قصه هایی که از زبان حیوانات روایت می شود مانند «کلیله و دمنه».

ادبیات داستانی جدید تقریباً از اوایل مشروطیت و تحت تاثیر ادبیات اروپایی در ایران شکل گرفت.

از مشهورترین و برجسته ترین داستان نویسان معاصر ایران، سید محمد علی جمالزاده، صادق هدایت و

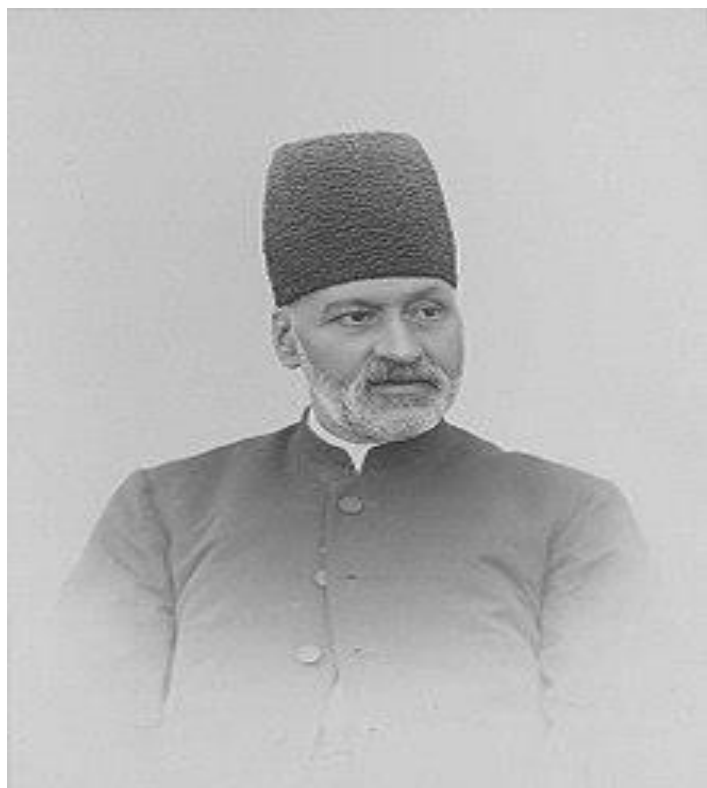
جلال آل احمد را می توان نام برد.



## تاریخ ادبیات

ابوالمعالی نصرالله منشی:

ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی (بعد از ۵۵۵ (قمری) - پیش از ۵۸۳ (قمری)) نصرالله ملقب به ابوالمعالی یکی از نویسندگان و منشیان دربار غزنوی در سده ۶ هجری بوده است. اصل وی به روایت هفت اقلیم از شیراز و به روایت دیگر از غزنین است. او در آغاز جوانی به دربار بهرامشاه غزنوی وارد شد. چندی بعد در زمان سلطنت خسروشاه غزنوی به سمت دبیری رسید و حتی توانست در زمان شاه بعدی به نام خسرو ملک به مقام وزارت برسد. اما در زمان همین شاه بود که مورد غضب قرار گرفت و تا پایان عمر به زندان افتاد. وی نثری مصنوع داشت و با استفاده از همین قریحه، کتاب کلیله و دمنه را از عربی به پارسی برگرداند و آن را به ابوالمظفر بهرامشاه غزنوی تقدیم کرد. سرانجام ابوالمعالی را از حبس به قتل رساندند.



## درس پانزدهم: کبوتر طوق دار

نوع نثر: ادبی / نوع ادبی: تعلیمی / محتوا: سفارش به همکاری، مشورت و پیروی از راهنما / لحن خواندن: روایی، داستانی / نام کتاب: کلیله و دمنه / ترجمه: ابوالمعالی نصرالله منشی



آورده اند که در ناحیت کشمیر متصدی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به در زاغ مانستی.

**قلمروزیبانی:** ناحیت: سرزمین, ناحیه (اهمیت املائی دارد.) / متصید: شکارگاه (اهمیت املائی دارد.) / مرغزار: چمنزار, سبزه زار (اهمیت املائی دارد.) / نزه: باصفا, خوش آب و هوا, خرم (اهمیت املائی دارد.) / عکس: انعکاس, بازتاب / ریاحین: گیاهان خوشبو (جمع ریحان) / زاغ: کلاغ سیاه / نمودی: جلوه می کرد, نشان می داد / مانستی: شبیه بود / آورده اند: ماضی نقلی / ناحیت کشمیر, عکس ریاحین, پر زاغ, دم طاووس, جمال او: ترکیب اضافی / مرجه هر دو ضمیر «او»: متصید و مرغزار / ضمیر «او» به جای ضمیر «آن» به کار رفته است. (دستور تاریخی) / زمان «نمودی» و «مانستی» ماضی استمراری. (می نمود, می مانست)

**قلمروادبی:** دم طاووس: نماد زیبایی و رنگارنگی / پرزاغ: نماد زشتی / تشبیه: پرزاغ (مشبه) چون (ادات تشبیه) دم طاووس (مشبه به) زیبایی و رنگارنگی (وجه شبه, محذوف) / طاووس و زاغ (در این نوشته) تضاد مفهومی / نمودی و مانستی: سجع.

**قلمروفکری:** معنی: حکایت کرده اند که در سرزمین کشمیر, شکارگاهی سرسبز و چمنزری باصفا بود که از بازتاب و انعکاس گل های خوشبوی آنجا پر سیاه و زشت کلاغ مثل دم طاووس, زیبا بود و در برابر زیبایی آن چمنزار, دم طاووس (با آن همه زیبایی اش) همانند پر کلاغ, سیاه و زشت به نظر می رسید.

مفهوم: زیبایی و رنگارنگی بی مانند شکارگاه و سبزه زار توصیف شده است.

درفشان لاله در وی, چون چراغی      ولیک از دود او بر جاننش داغی

**قلمروزیبانی:** درفشان: درخشان, نورانی / ولیک: اما, ولیکن / نقش «ش» در «جاننش» مضاف الیه. مرجع ضمیر «ش»: لاله / مرجع ضمیر «وی»: متصید و مرغزار / مرجع ضمیر «او»: چراغ / در این شعر ضمیرهای شخصی «وی, او, ش» برای غیر انسان به کار رفته است. / لاله: نهاد / چراغ: متمم

**قلمروادبی:** لاله: تشخیص (لاله, جان دارد.) / تشبیه: لاله (مشبه) چون (ادات تشبیه) چراغ (مشبه به) درفشان (وجه شبه) / مراعات نظیر: درفشان-چراغ-دود-لاله-داغ/ بیت حسن تعلیل

دارد: شاعر علت سیاهی گلبرگ های لاله را در این میدانند که لاله چراغی است که دودزده است و به خاطر این دود، گلبرگ های گل لاله سیاه شده اند. / لاله ایهام تناسب: (1- گل لاله 2- نوعی چراغ قدیمی که با «چراغ و دود» تناسب دارد. / لاله: تشخیص و استعاره (جاننش: جان لاله).

**قلمرو فکری:** معنی: گل لاله در آن چمنزار، همانند چراغی می درخشید ولیکن انگار از دود آن چراغ، وسط گلبرگ های لاله سیاه شده بود.

مفهوم: شاعر زیبایی گل لاله در چمنزار را توصیف می کند.

ارتباط: وز لاله نورسته نه افروخته شمعی است روشن ز چه دارد همه اطراف مکان را

شقایق بر یکی پای ایستاده      چو بر شاخ زمرد، جام باده

**قلمرو زبانی:** شقایق: نام نوعی لاله / زمرد: سنگ قیمتی سبزرنگ / جام: پیاله -

ساغر / باده: شراب / شقایق و جام: نهاد / جام باده: ترکیب اضافی

**قلمرو ادبی:** تشبیه: حالت قرار گرفتن شقایق بر ساقه سبزرنگ (مشبه) چو (ادات تشبیه) جام باده ای که بر روی پایه زمردی سبزرنگ قرار گرفته است (مشبه به) / جام و باده: مراعات نظیر / شقایق: تشخیص (همانند انسان پا دارد).

**قلمرو فکری:** معنی: گل سرخ رنگ شقایق بر ساقه سبزرنگ خود ایستاده. همانند جام سرخ رنگ شراب که بر پایه سبزرنگ زمردی قرار گرفته است.

مفهوم: توصیف گل شقایق.

چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند شادمان گشت و گرازان به تگ ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد و کبوتران اضطرابی میکردند و هر یک خود را میکوشید. مطوقه گفت: جای، مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهمتر از تخلص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است.



**قلمرو زبانی** : چندان که: همین که، به محض این که / غافل وار: بی خبر / فرود آمدند: به پایین آمدند / جمله: همگی، همه. / در حال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن، خرامان (اهمیت املائی دارد). / تگ: دویدن. / به تگ ایستاد: شروع به دویدن کرد. / در ضبط آورد: بگیرد، به دست آورد / اضطراب: بی قراری، (اهمیت املائی دارد) / هر یک خود را میکوشید: ه کدام برارهایی خود تلاش میکردند / مجادله: جدال و ستیزه / همگان: همگان، همه / حالی: اکنون، الان / صواب: صلاح و درست. (اهمیت املائی دارد) / صواب آن باشد: کار درست آن است / به طریق: از راه، به روش / تعاون / یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن / قوتی کنید: کوشش و تلاش کنید / دام از جای برگیریم: را از روی زمین بلند کنیم.

**قلمرو ادبی**: گرازان به تگ ایستاد: (کنایه) با ناز و تکبر شروع به دویدن کرد / استخلاص، تخلص: اشتقاق

**قلمرو فکری**: معنی: (کبوتران) همین که دانه را دیدند بی خبر پایین آمدند و همگی در دام گرفتار شدند و شکارچی خوشحال شد و با ناز و تکبر شروع کرد به دویدن تا آن کبوتران را بگیرد. هر یک از کبوتران برای رهایی خود تلاش میکردند. مطوقه گفت: نباید با هم دیگر جنگ و ستیز کنیم. باید اینگونه باشد که همه رهایی دوستانشان را از رهایی خود مهم تر بدانند و اکنون کار درست آن است که با اتحاد و همکاری هم کوشش کنیم تا دام را از روی زمین بلند کنیم، چون آزادی ما به این کارمان بستگی دارد.

ارتباط: متن حال صواب آن است که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام را از جای برگیریم که رهایش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند با بیت های زیر تناسب معنایی دارد:

مورچگان را چو بود اتفاق      شیر زبان را بدراند پوست

حسنه به اتفاق ملاحظه جهان گرفت      آری به اتفاق جهان میتوان گرفت

ارتباط: متن جای مجادله نیست، چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند... با بیت های زیر تناسب معنایی دارد:

خنک آن که آسایش مردوزن      گزیند بر آسایش خویشتن

به هم یک تن شویم و یک دل و یک رنگ و یک بیشه سری در کنار هم آریم و دوش بار هم باشیم.

کبوتران فرمان وی بکردند و نام برکنندند و سر خویش گرفت و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که در آخر درماند و بیفتند، و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. و از تجارب برای دفع حوادث سلاح ها توان ساخت

**قلمرو زبانی :** فرمان وی بکردند : از دستوراتش اطاعت کردند / سر خویش گرفت : سر خویش گرفتند (راه خود را پیش گرفتند.) / در گذشته در یک جمله گاه شناسه به قرینه ی فعل قبلی حذف میشد. در اینجا نیز به جای نام برکنندند و بر خویش گرفتند آمده است : دام برکنندند و سر خویش گرفت. / آخر : سرانجام، عاقبت / کبوتران فرمان وی بکردند : مرجع ضمیر وی مطوقه است. / واقعه، سلاح : اهمیت املاپی دارند.

**قلمرو ادبی :** سر خویش گرفتند : (کنایه) راه خود را در پیش گرفتند. / از تجارب برای دفع حوادث سلاح ها توان ساخت : تشبیه (تجارب : مشبه / سلاح : مشبه به) / دام، صیادان، کبوتران : مراعات نظیر.

**قلمرو فکری :** معنی : کبوتران از دستورات مطوقه پیروی کردند و دام را از جا کنندند و راه در پیش گرفتند و شکارچی آنها را تعقیب کرد به آن امید که سر انجام خسته شوند و به دام افتند و کلاغ سیاه با خود فکر کرد که به دنبال آنها باید بروم و ببینم که پایان و سرانجام این ماجرا چه خواهد شد، چون ممکن است من نیز به حادثه ای گرفتار شوم و با بکارگیری تجربه ها برای دور کردن حوادث ناگوار، میتوان از خود دفاع کرد.

ارتباط : متن من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. با بیت های زیر تناسب معنایی دارد :

ایمن از سیل حوادث نتوانی گردید      تا تو را زیر فلک مسکن و ماوایی هست

ز چشم زخم حوادث نمیتوان شد امن      امید را دل آگاه بیم میداند

ارتباط : متن و از تجارب برای دفع حوادث سلاح ها توان ساخت. با بیت زیر تناسب معنایی دارد :

صائب شده است برق حوادث چراغ ما تا خوشه چین خرمن بی دانه ی خودیم

و مطوقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: «این ستیزه روی در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد. طریق آن است که سوی آبادانی ها و درختستانها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد. نومید و خایب بازگردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من. او را بگویم تا این بندها ببرد.» کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیلد بازگشت.

**قلمروزیانی:** قفا: پشت گردن- در اینجا به معنای «دنبال و پی» است. (قفا اهمیت املائی دارد.) / ستیزه روی: گستاخ و پررو/ طریق: راه/ طریق آن است: راه و چاره درست آن است. / درختستان: جنگل- جایی پراز درخت/ منقطع: بریده- قطع شده. (اهمیت املائی دارد.) / نظراو ازما منقطع گردد: دیگر نتواند ما را ببیند/ خایب: ناامید- بی بهره/ امام: پیشوا- راهنما/ راه تافتن: راه را کج کردن- تغییر مسیردادن/ نوع «را» در «یاران را گفت» حرف اضافه به معنی «به»

**قلمروادی:** دل برنگرفتن: کنایه از قطع امید نکردن-رها نکردن/ چشم: مجاز از نگاه

**قلمروفکری:** معنی: وقتی مطوقه دید که شکارچی به دنبالشان می آید، به دوستانش گفت: «این شکارچی گستاخ تصمیم جدی دارد که ما را بگیرد و تا وقتی که خود را مخفی نکنیم دست از سر ما برنمی دارد. راه درست آن است که به سمت آبادی ها و جنگل ها پرواز کنیم تا دیگر نتواند ما را ببیند و ار گرفتن ما ناامید شود و برگردد. زیرا در این نزدیکی ها موشی زندگی می کند که باهم دوست هستیم. من به او می گویم که این دام را پاره کند.» کبوتران فرمان مطوقه را راهنمای خود قرار دادند. (به فرمانش گوش کردند.) و تغییر مسیر دادند و شکارچی هم برگشت.

مطوقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: «فرود آیید.» فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند و آن موش را «زبرا» نام بود. با دهای تمام و خرد بسیار

گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شر احوال مشاهدت کرده. و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هریک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و برحسب مصلحت بداشته. مطوقه آواز داد که: «بیرون آی.» زیرا پرسید که: «کیست؟» نام بگفت. بشناخت و به تعجیل فرود آمد.

**قلمرو زبانی:** فرمان او نگاه داشتند: از دستوراتش اطاعت کردند/ جمله: همگی/دها: زیرکی- هوشمندی. (اهمیت املائی دارد)/ خیر و شر احوال مشاهدت کرده: بسیار باتجربه و دنیا دیده بود./ مواضع: جای ها. (جمع موضع) (اهمیت املائی دارد.)/ گریزگاه: محل فرار- پناهگاه/ تیمار: مواظبت- مراقبت/ فراخور: سزاوار- لایق- مناسب/ حکمت: علم و دانش/ برحسب: مطابق- براساس. (اهمیت املائی دارد.)/ مصلحت: خیر و صلاح. (اهمیت املائی دارد.)/ آواز داد: صدا زد./ به تعجیل: با شتاب- با عجله/ نوع «را» در «آن موش را زیرا نام بود»: «را» فک اضافه (نام آن موش زیرا بود)./ «را» در «کبوتران را فرمود»: «را» حرف اضافه به معنی «به».

**قلمرو ادبی:** گرم و سرد دیده: کنایه از باتجربه بودن/ گرم و سرد: تضاد و مراعات نظیر/ خیر و شر: تضاد/ جهت گریزگاه روز حادثه: واج آرای مصوت کسره/ گرم و سرد را دیدن: حس آمیزی

**قلمرو فکری:** معنی: مطوقه به لانه موش رسید. به کبوتران گفت: «که پایین بیایید و بنشینید.» کبوتران از دستوراتش اطاعت کردند و همگی بر زمین نشستند. نام آن موش «زبرا» بود. بسیار زیرک و باهوش و با تجربه و دنیا دیده بود و در آن محل برای فرار از حوادث و خطر ها، صدها سوراخ و راهرو ساخته بود و همه آن سوراخ ها به هم راه داشت و از آن سوراخ ها با توجه به دانش و مصلحت خود مراقبت می کرد. مطوقه موش را صدا زد که بیرون بیا. زیرا پرسید: «که چه کسی هستی؟» مطوقه نامش را گفت. موش مطوقه را شناخت و با عجله بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسته دید؛ زهاب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی ها براند و «گفت ای دوست عزیز و رفیق موافق تو را در این رنج که افگند؟» جواب داد که: «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید. موش این بشنود و زود در بریدن بند ها ایستاد که مطوقه بدان بسته بود» گفت: «نخست از آن یاران گشای. موش به این سخن التفات ننمود.» گفت: «ای دوست ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی

تر. « گفت: «این حدیث را مکرر میکنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی؟»

**قلمرو زیبایی:** زهاب: آبی است که از سنگی یا زمینی می جوشد، جای تراویدن آب در چشمه و مانند آن / «زهاب اهمیت املائی» /

زهاب دیدگان بگشاد: شروع کرد به گریستن / بررخسار، جوی ها براند: بسیار گریه کرد / موافق: همراه، همفکر / رفیق موافق: دوست همراه و همدم /

ورطه: مهلکه، خطر و دشواری «اهمیت املائی دارد» / ایستاد: آغاز کرد، شروع کرد / زود در بریدن بندها ایستاد: فوراً بریدن بندها را شروع کرد / نخست از ان یاران گشای: ابتدا بندهای دوستانم را بازکن /

ارتفاع: توجه «اهمیت املائی دارد» / اصحاب: یاران «اهمیت املائی دارد» / اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر /

ابتدا، از بریدن بند اصحاب اولی تر: بهتر است اول بندهای یارانم را باز کنی / حدیث: سخن / مکرر: تکرار / «چون» و «وقتی که» نشانه پیوند یا ربط / زهاب دیدگان: گروه مفعولی / جوی ها: مفعول / که «چه کسی» ضمیر پرسشی / قضا «اهمیت املائی دارد»

**قلمرو ادبی:** زهاب دیدگان: اضافه تشبیهی (دیدگاه: مشبه) زهاب (مشبه به) / زهاب دیدگان بگشاد: کنایه از گریستن / بررخسار جوی ها براند: کنایه و اغراق از زیاد گریه کردن / جوی استعاره از اشک زیاد / ورطه استعاره از بلا / بسته، گشاده تضاد. / بگشاد، براند: سجع

**قلمرو فکری:** وقتی او را در دام بلا، اسیر دید، گریست و اشک زیادی از صورتش جاری شد و گفت: «ای دوست گرامی و همراه همیشگی، چه کسی تورا دچار این رنج و عذاب کرده است؟» مطوقه پاسخ داد که سرنوشت مرا دچار این رنج و عذاب کرده است. وقتی که موش این سخن را شنید، به سرعت شروع کرد به بریدن بندهایی که مطوقه در آن گرفتار شده بود. مطوقه گفت: «ابتدا بندهای دوستانم را باز کن» موش توجهی به سخن مطوقه نکرد و به کارش ادامه داد. مطوقه گفت: «ای دوست، بهتر است اول بند یارانم را باز کنی»

موش گفت: «چرا این سخن را دوباره می‌گویی مگر تو نیازمند جانت نیستی و جانت را دوست نداری؟»

مفهوم: غمخواری و ابراز دوستی / تقدیرگرایی

ارتباط: متن «مرا فضای آسمانی در این ورطه کشید» با بیت های زیر تناسب معنایی دارد

✓ نه دانش روی برتابد فضا را  
نه مردی دست بر پیچد بلا را  
✓ عجز را مهر به لب زن چون بلا شد  
به کمان تیر فضا باز نگردد هرگز

گفت: «مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران را تکفل کرده ام و ایشان از آن روی بر من حقی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم ، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید.»

**قلمرو زبانی:** ملامت: سرزنش / تکفل: عهده دار شدن / تکفل کرده ام: عهده دار شده‌ام / مناصحت: پند و اندرز دادن «اهمیت املایی دارد» / بگزارند: به جای آوردند، انجام دادند «اهمیت املایی دارد» / بجستم: آزاد شدم ، رها شدم / مواجب: جمع موجب ، اعمال و کارهایی که انجام آنان بر شخص واجب است / سیادت : سروری ، بزرگتری « اهمیت املایی دارد» / به ادا رسانید : به جای آورد

**قلمرو فکری:** مطوقه گفت: « نباید به خاطر این درخواست مرا سرزنش کنی ، چون من ریاست این کبوتران را بر عهده گرفته ام و آنها به این خاطر بر گردن من حق دارند که دستورات مرا انجام داده اند و با پیروی و خیرخواهی ، حق مرا به جای آورده اند و با پشتیبانی و یاری آنها از دست شکارچی نجات یافتم ، من نیز باید حق آنها را بجای آورم و از عهده ریاست برآیم و وظایف سروری را به انجام برسانم .

و میترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشم\_ اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد\_ اهمالِ جانبِ من جایز نشمری و از ضمیر، بدان رخصت نیابی و نیز در هنگامِ بلا شرکت بوده است، در وقتِ فراغِ موافقتِ اولی تر، و اِلّا طاعنانِ مجالِ وقیعتِ یابند.»

**قلمرو زبانی:** عقده: گره، پیچیدگی (اهمیت املائی دارد)/ ملول: سست و ناتوان، آزرده/ ملالت: آزرده‌گی، درماندگی، به ستوه آمدن/ اهمال: کوتاهی، سهل انگاری کردن (اهمیت املائی دارد)/ ضمیر: درون، باطن، وجدان/ رخصت: اجازه، اذن دادن/ فراغ: آسودگی، راحتی، آسایش (اهمیت املائی دارد)/ مجال: فرصت/ وقیعت: سرزنش، بدگویی، عیب جویی (اهمیت املائی دارد).

**قلمرو فکری:** معنی: و میترسم اگر ابتدا گره بندهای مرا باز کنی، خسته شوی و تعدادی از کبوتران در بند بمانند. اما اگر من در بند اسیر باشم، هرچند بعد از باز کردن بندهای کبوترها، خسته شده باشی، در حق من سستی نمی کنی و وجدانت چنین اجازه ای به تو نمی دهد و هم چنین در زمان خطر، ما کبوترها باهم بودیم، بهتر است در هنگام آسایش و راحتی نیز باهم همراه و هم دل باشیم، وگرنه سرزنش کنندگان فرصت سرزنش و بدگویی میابند. مفهوم: احساس مسئولیت و عمل به وظیفه ی ریاست/ فرصت ندادن به دشمنان جهت آسیب رساندن به دوستان همراه.

ارتباط: متن «هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر» با بیت های زیر تناسب معنایی دارد:

- در نوش و نیش کن به حریفان موافقت/ با هرکه هم پیاله شدی هم خمار باش
- یار باید یار را غمخوار باشد در بلا/ زو جدا هرگز نگردد گر شود از جان جدا

موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید.» و آنگاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام ببرید و مطوقه و یارانش، مطلق و ایمن بازگشتند.

**قلمرو زبانی:** مکرمت: جوان مردی، بزرگی/ اهل مکرمت: جوان

مردان، بزرگواران/ عقیدت: نظر، عقیده/ مودت: دوستی گرفتن، دوستی، محبت/ ارباب  
مودت: دوستان/ خصلت: رفتار، خوی، سرشت/ سیرت: روش، عادت، خوی، باطن/ موده: ستایش  
شده، پسندیده/ صافی: پاک، بی غش، خالص/ موالات: با کسی دوستی و پیوستگی  
داشتن، دوستداری/ ثقت (ثقه): اطمینان، خاطر جمعی (اهمیت املائی دارد)/ کرم: جوان  
مردی، بخشش، بزرگواری/ به جد: با تلاش، با جدیت/ رغبت: علاقه، تمایل/ مطلق: آزاد، رها  
شده (اهمیت املائی دارد)/ ایمن: سالم، در امان

**قلمرو فکری:** معنی: موش گفت: «شیوه و سنت جوان مردان این گونه است و با این صفت  
پسندیده (ایثار کردن، دوستان را بر خود ترجیح دادن) دوستی و اعتماد یاران نسبت به تو  
بیشتر می شود.» سپس با تلاش و علاقه، بندهای تمام کبوتران را برید و مطوقه و یارانش آزاد  
شدند و سالم برگشتند.

مفهوم: متن «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و  
سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید»  
جوان مردان نسبت به دوستان خود ایثارگری میکنند (از خود گذشتگی جوانمردان)/ نگرانی  
به خاطر گرفتاری یاران و همراهی در رنج و راحتی.



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی:

۱. درباره کاربرد و معنای فعل (ایستاد) در جمله های زیر توضیح دهید .

گرازان به تگ ایستاد : شروع به دویدن کرد .

صیاد شادمان در پی ایشان ایستاد : شکارچی به دنبال آنها رفت .

۲. چهار واژه مهم املايي از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید

متصدید : شکارگاه – مطاوعت : فرمان برداری

وقیعت : سرزنش \_ طاعن : سرزنش کننده

۳. در زبان معیار ، حذف شناسه ی فعل ممکن نیست . در گذشته ، گاه ، در یک جمله ، شناسه

به قرینه ی فعل قبلی حذف می شد .

نمونه : شیران غریدند و به اتفاق ، آهو را از دام رهانید .

در جمله بالا رهانید به جای رهانیدند آمده است .

حالا از متن درس ، نمونه ای دیگر برای حذف شناسه بیابید و بنویسید .

کبوتران دام برکنندند و سر خویش گرفت : گرفتند .

## قلمرو ادبی:

۱. تشبیهات را در بیت های زیر بیابید و در هر مورد، مشبه و مشبه به را مشخص کنید.

درفشان لاله در وی، چون چراغی

ولیک از دود او بر جانش داغی

مشبه: لاله    مشبه به: چراغ

شقایق بر یکی پای ایستاده

چو بر شاخ زمرد، جام باده

مشبه: شقایق که بر روی ساقه ییز رنگ ایستاده است. (جام باده و پایه سبز رنگ: مشبه به)

مشبه به: جام باده ای که روی پتیه زمردی سبز رنگ قرار گرفته است. (جام باده و پایه سبز رنگ: مشبه به)

۱. در عبارت زیر استعاره را بیابید.

«چون او را در بند بلا بسته دید، زهاب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی  
ها براند.»

جوی ها: استعاره از اشک فراوان

از متن درس کنایه های معادل مفاهیم زیر را بیابید.

انسان با تجربه (گرم و سرد روزگار دیده)

ناامید شدن (دل از چیزی بر گرفتن)

## قلمرو فکری:

۱. معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید

در وقت فراغ موافقت اولی تر و الا طاعنان مجال وقعت یابند

در هنگام آسودگی هم بهتر از در کنار آنها باشم در غیر اینصورت سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا میکنند

۲. مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید

مرا نیز از عدم لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت به ادا رسانید

انجام دهم

۳. هر کدام از بیت های زیر با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

مروت نبینم رهلاپی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند. سعدی

می ترسم که اگر از گشادن بندهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از آنان در بند بمانند

دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان. سنایی

می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند

و چون من بسته باشم اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخصت نیابی

و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است در وقت فراغ موافقت اولی تر

۴. دو شخصیت زیر بر مبنای این داستان تمثیلی تحلیل نمایید و ویژگی‌های شاخص آن‌ها را بنویسید.

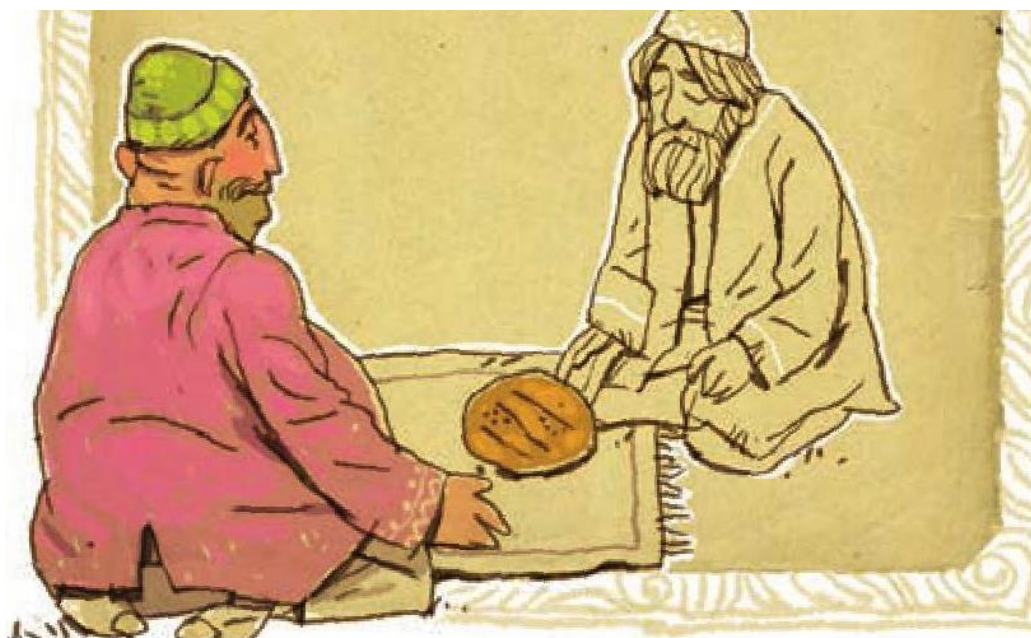
زاغ: دور اندیش و محتاط

مطوقه: رهبری متهد و ایثارگر

## گنج حکمت

مهمان ناخوانده

نوع نثر: ساده (مرسل) / نوع ادبی: تعلیمی / محتوا: در ستایش قناعت و نکوهش طمع / لحن خواندن: روایی-داستانی / نام کتاب: جوامع الحکایات و لوامع الروایات / نویسنده: محمد عوفی



### متن :

آورنده اندک وقتی مردی به مهمانی سلیمان دارانی رفت. سلیمان آنچه داشت: از نان خشک و نکک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند

**قلمرو زبانی:** وقتی، هنگامی، زمانی، رثزی به مهمانی سلیمان دارابی رفت: مهمان سلیمان دارابی شد. سلیمان دارابی: از عارفان بزرگ قرن سوم در

سوریه بر سبیل به شیوه بر طریق (اهمیت املائی دارد) / اعتذار:

عذرخواهی، پوش خواهی. ( اهمیت املائی دارد)

**قلمرو ادبی:** نان نمک: مراعات نظیر / (چیزی) پیش او نهاد: (کنایه)

پذیرای کرد/ بر زبان راند (کنایه) گفت.

**قلمرو فکری:** معنی: چنین گفته اند ک زمانی مردی به مهمانی سلیمان

دارایی رفت و سلیمان با نان خشک و نمکی ک داشت از او پذیرایی کرد و به

عنوان عذرخواهی این بیت را خواند.

مفهوم: مهمان نوازی و ساده زیستی

گفتم ک چو ناگه آمدی، عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه

**قلمرو زبانی:** چشم تر: گریان / چشم تر، نان خشک، ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: چشم تر داشتن: کنایه از غم و ناراحتی / نان خشک داشتن:

کنایه از پذیرایی فقیرانه / تر، خشک: تضاد تر: ابهام تناسب 1- خیس و

آشکار 2- با طراوت که با تازه تناسب دارد (ویژه رشته انسانی)

**قلمرو فکری:** معنیگفتم چون سرزده و بی خبر به نزد آمدی، امیدوارم از

وسایل پذیرایی من ک چشمی گریان و نانی خشک و چهره ای خندان

است، ایرادی نگیری

مهمان، چون نان بدید، گفت: کاشکی با این نان، پاره ای پنیر بودی.

سلیمان برخاست و به بازار رفت و رد! به گرو کرد و پنیر خرید و پیش

مهمان آورد.

مهمان، چون نان بخورد، گفت: الحمدالله ک خداوند، عزوجل، ما را بر

آ»چه قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند گردانیده.

سلیمان گفت: اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی. ردای من به بازار به گرو نرفتی!

**قلمرو زبانی:** باره ای: قطعه / ردا: بالاپوش، لباسی ک روی لباس های دیگری می پوشند: مانند عبا / گرو: سپرده، ودیعه، رهن. / الحمدالله «خداوند را سپاس می گویم، خدا را شکر. / عزوجل. / عزیز و بزرگ، بلند مرتبه. / قناعت خشنودی رضا و تسلیم، خرسندی. / خرسند: خشنود، قانع. (اهمیت املاپی دارد) / متن «مهمان، چون نان بخورد» تا خرسند گردانیده» شش جمله است: 1- مهمان: چون نان بخورد 2- گفت 3- الحمدالله (خداوند را سپاس می گویم) 4- ما را بر آنچه قسمت کرده است 5- قناعت داده است 6- و خرسند گردانیده. / برخاست: اهمیت املاپی دارد. / بودی، نمودی، نرفتی: ماضی استمراری (دستور تاریخی)

قلمرو ادبی: بودی، نمودی، سجع

**قلمرو فکری:** معنی: وقتی مهمان، نان را دید، گفت: «ای کاش با این نان، مقداری پنیر هم بود» سلیمان برخاست و به بازار رفت و عبایش را به صورت گرو پیش فروشنده به امانت گذاشت و پنیر خرید و برای مهمان آورد.

وقتی مهمان نان را خورد، گفت: «خداوند عزیز و بلند مرتبه را شکر می گویم که نسبت به آنچه که روزی ما کرده است. به ما قناعت و خرسندی داده و ما را به قسمت خود راضی کرده است»

سلیمان گفت «اگر تو به قسمت و سهم خود قانع بودی و اظهار خشنودی می کردی، اکنون عبا من به عنوان گرو برای خرید پنیر به امانت گذاشته نمی شد»

مفهوم: نکوهش، طمع

ارتباط:

مپندار کاین قول معقول (علاقانه) نیست چو قانع شدی، سنگ و  
سیمت (نقره) یکی است  
بهشت جاودان خواهی به دل خوردن قناعت کن حرص دانه در دام ملا  
انداخت آدم را

